

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هشتاد و یکم





خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین. برنامه، ۹۴۹ غزل ۶۳۰ و ابیات انتخابی.
موضوع: حکم و فرمان الهی:

به نام خداوند عشق

گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد
چون حکم خدا آید آن زیر و زبر باشد

بر هر چه امیدستت کی گیرد او دستت
بر شکل عصا آید و آن مار دو سر باشد

و آن غصه که می گویی آن چاره نکردم دی
هر چاره که پنداری آن نیز غرر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰
-حارس : نگهبان
-غرر : هلاکت

مولانای جان در این غزل کوتاه بیان می فرماید که حکم، حکم الهیست و چه بخواهی و چه نخواهی باید این حکم اجرا شود. حکم و فرمان الهیست که می خواهد پس از ۱۰ و ۱۲ سالگی با فضاگشایی و شرح صدری که خداوند در درونت نهادینه کرده است، اتصال مجددت با زندگی برقرار گردد و با او به وحدت برسی.

حکم حق گسترده بهر ما بساط
 که بگویند از طریق انبساط
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم و فرمان الهیست که می خواهد حتی اگر قدرتمندترین نیروهای مخرب دفاعی و حمله‌ای و یا سازنده‌ترین امکانات ذهنی را هم در اختیار داشته باشی که حارس و نگهبانت باشد، گریز و چاره‌ای نداری بایستی حکم و فرمانش اجرا شود.

پیش چو گانهای حکم گن فکان
می‌دویم اندر مکان و لامکان
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

حکم و فرمان الهی ست که می‌خواهد مرکز عدم و وحدت مجدد و عشقش را در درونت از لامکان، که فضای یکتایی ست، ساکن نماید.

حق قدم بر وی نهد از لامکان
آنگه او ساکن شود از گن فکان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

حکم و فرمان الهی ست که می‌خواهد با قانون گن فکان که بشو و می‌شود است، در یک چشم به هم زدن
نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي اَشْرًا فِي رُوحِهِ جَارِي سَاوَدًا تَا دَمٌ زَنْدَه كَنْدَه اَشْرًا بِه تُو جَان زَنْدَگِي بَبَخْشَد، نَه دِيُو وَ
پری‌های این جهانی و نه علت‌های ذهنی.

دم او جانِ دهدت رو ز نَفَخْتُ پذیر
کار او کن فیکون است نه موقوف علل
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

حکم و فرمان الهی ست که می خواهد حوادث ریب المنون و حوادث ناگوار را به وجود آورد، تا با بی مرادی پیغام های خود را ابلاغ نماید، تا تو را به اصلت که زنده شدن به خودش است برساند.

عاشقان از بی مرادی های خویش
با خبر گشتند از مولای خویش

بی مرادی شد قلاووز بهشت
حفت الجنه شنو ای خوش سرشت
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، ابیات ۴۴۶۶ و ۴۴۶۷

اشاره دارد به حدیث نبوی که می‌گوید: بهشت در سختی‌ها و ناملایمات پیچیده شده است و دوزخ در شهوات. حکم و فرمان الهی است که می‌خواهد به تو پیمان الستش را یادآوری کند، که در برابر اتفاقات بله‌گویان باشی و فضاگشا و صبوری را در پیش بگیری.

نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي رَسِيدَةً
 غَمٌ بِيْشٍ وَ غَمٌ كَمِ رَاهَا كُنْ
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۰۵

حکم و فرمان الهی است که می‌خواهد عقل جزوی را که گاهی تو را پیروز می‌کند و دلخوش و گاهی سرنگون و افسرده و بیمار، از دست بدهی و خرد کل را که تمامی کائنات را اداره می‌کند در پیش بگیری، تا از حوادث ناگوار در امان بمانی.

عقل جزوی گاه چیره گه نگون
 عقل کلی ایمن از ریب‌المنون
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

حکیم و فرمان الهی ست که می خواهد از وجود زنده تو مُردگی من ذهنی را که برای کوتاه مدت بایستی در آن اقامت می گزیدی، زندگی زنده را بیرون بکشد و به خودش زنده گرداند.

چون ز زنده مُرده بیرون می کند
نفس زنده سوی مرگی می تند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۵۰

حکیم و فرمان الهی ست که می خواهد با سر من ذهنی ات راه نروی و کله نرنی و عقل ناقص من ذهنی را رهبر و راهنماییت قرار ندهی و سرکشی و گستاخی من ذهنی را رها سازی.

سرنگون ز آن شد که از سر دور ماند
خویش را سر ساخت و تنها پیش راند
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

حکم و فرمان الهیست که می خواهد انصتوا و خاموشی ذهن را رعایت کنی و تا مدتی گوش باشی و سخن نگویی، تا از طریق تو زندگی حرف و سخن بگوید.

چون تو گوشی او زبان نی جنس تو
گوش ها را حق بفرمود انصتوا
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲

حکم و فرمان الهیست که می خواهد شش دانگ حواست به خودت باشد که جرم و مسئولیت اعمال و رفتار را بپذیری و گناه خود را بر گردن دیگران نیندازی و مسئولیت پذیر باشی و مسئولیت کیفیت هشیاری حضورت را بر عهده بگیری.

جرم خود را بر کسی دیگر منه
هوش و گوش خود بدین پاداش ده
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۲۶

حکم و فرمان الهی ست که می خواهد در سخن گفتن از خداوند پیشی نگیری و تندتند حرف نزنی و بیشتر سکوت اختیار کنی. چراکه اگر تندتند حرف بزنی، او نمی تواند حرف بزند و از تو جدا می شود و فاصله می گیرد و دیگر سخنی با تو ندارد.

بر قرین خویش مفزا در صفت
کان فراق آرد یقین در عاقبت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

حکم و فرمان الهی است که می‌خواهد مانند فرشتگان بگویی که مرا علم و دانشی نیست و فقط فضا را باز کنی تا عدم جایگزین گردد و عدم بی‌دانشی است و عدم خودش در این لحظه دانش و خرد ایزدی را در اختیار قرار می‌دهد.

چون ملایک، گوی: لَا عِلْمَ لَنَا
 تا بگیرد دست تو عَلِمْتَنَا
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

اشاره دارد به آیه ۳۲ سوره بقره:

{قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ}
 گفتند فرشتگان: خداوندا ما را دانشی نیست جز آنکه به ما آموختی که تویی دانای حکیم.

حکم و فرمان الهی ست که می خواهد از هستی داری من ذهنی که همواره خودی نشان می دهد و جلوه گری می کند که من هستم و من کاملم و من می دانم و من می توانم، به نیستی و مرکز عدم که در وجودت نهاده شده است و طالب آن هستی باز گردی. چراکه جنس اولیه تو از خداوند است.

بازگرد از هست سوی نیستی
طالب ربی و ربانیستی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۸۸-

حکم و فرمان الهی ست که می خواهد با فضاگشایی مانند کوران و نابینایان به ریسمان الهی چنگ بزنی و عقل من ذهنیات را مختل سازی.
این ریسمان فضای یکتایی طناب نجات تو از چاه همانیدگی هاست و از این فضای گشوده شده دستورات و امر و نهی الهی به تو ابلاغ می گردد. چراکه امر و نهی الهی از فضای گشوده شده می آید، نه از چیزهای نوشته شده که این کار را انجام بده یا اینکه این کار را انجام مده.

ریسمان الهی همان ترک هواهای نفسانیست و رها کردن خواسته‌های من ذهنیست. زیرا خواستن‌هایی که بر حسب همانیدگی‌ها باشد طوفان‌های شدیدی را در زندگی‌ات به وجود می‌آورد و نابودت می‌سازد. درست مانند طوفان شدید و سهمناکی که باعث هلاکت و نابودی قوم عاد شده بود.

دست، کورانہ بِحَبْلِ اللّٰہِ زِنِ
جز بر امر و نہی یزدانی متن

چیست حبل‌الله رها کردن هوا
کین هوا شد صرصری مر عاد را
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۳۴۹۲ و ۳۴۹۳
-صرصر: باد سخت و سرد

اشاره دارد به سوره آل عمران، آیه ۱۰۳:

- {وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا}
همگان دست در ریسمان خدا بزنید و پراکنده نشوید.

حکم و فرمان الهی ست که می خواهد از هر جهتی تو را بلا دهد تا به بی جهات که همان بی جهتی و مرکز عدم و خاموشی ذهن است برساند، تا خود زندگی و خداوند از طریقت بتواند حرف بزند. ولی تو بی ثباتی و ناپایدار که مورد تمسخر و خنده خداوند قرار می گیری و چقدر سست پیمانی.

از هر جهتی تو را بلا داد
تا باز کشد به بی جهات

گفتی که خموش کنم نکردی
می خندد عشق بر ثباتت
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸

حکم و فرمان الهی ست که می خواهد به او توکل کنی و تسلیم تمام و کمال فرمان او باشی و چاره‌ای جز تسلیم و فضاگشایی نداری، چه در زمان‌هایی که ذهن چیزهای خوبی به تو نشان می‌دهد و چه در زمان‌هایی که ذهن چیزهای بد و ناخوشایندی را به تو نشان می‌دهد. بدان که هر دو حالت دام و مکر و حيله من ذهنی ست و باطل است.

جز توکل جز که تسلیم تمام
در غم و راحت همه مکرست و دام
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۶۸

حکم و فرمان الهی ست که می خواهد با هر بی‌مرادیی که در زندگی ات پیش می‌آید راضی و خشنود و شادمان باشی، چرا که برایت پیغام دارد و می‌خواهد بارش لطف و عنایتش را از طریق رضایتمندی و فضاگشایی بر سرت بباراند و لطفش را شامل حالت گرداند.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضااست
اگر ببارم از آن ابر بر سرت ببارم
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۳

حال پس برگرد و بدان که خداوند می‌خواهد به تو یادآور شود که راه و مسیر را اشتباه می‌روی و در این همانیده شدن‌ها امید و زندگی وجود ندارد و کوتاه مدت است و شادی‌هایشان زودگذر و به آن‌ها دل میند و امیدی نداشته باش. تو را بی‌مراد می‌سازد و از آنها کمک و یاری نخواه، زیرا که تو را فریب می‌دهند و به هلاکت می‌رسانند. درست است که در ظاهر حکم عصا و هدایت و خوشبختی تو را نمایان می‌سازند.

بدان و آگاه باش که در آنها زندگی نیست و خودت را سرزنش و ملامت مکن، که اگر این مسیر را نمی‌رفتم و یا این انتخاب را نداشتم اوضاعم بهتر می‌شد. نه! این‌گونه نیست. عمل کردن برحسب ذهن و دیدن برحسب همانیدگی‌ها غلط است و اشتباه.

جمله عالم زین غلط کردند راه
کز عدم ترسند و آن آمد پناه
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

همه انسان‌ها از مرکز عدم و فضای گشوده‌شده می‌ترسند و نمی‌توانند با خود اصلی‌شان روبه‌رو شوند و همواره به دنبال جایگزین می‌گردند. درحالی‌که پشت و پناه و قرین‌شان همین فضای گشوده‌شده و مرکز عدم است.

از مات، تو قوتی کن، یاقوت شو او را تو
تا او، تو شوی تو او، این حصن و مفر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل، ۶۳۰

-حصن: قلعه، پناهگاه
-مفر: گریزگاه، پناهگاه

اجازه بده که خداوند تو را مات زندگی کند و برنده میدان زندگی باشد. با او همکاری کن و فضا را باز و تسلیم باش و گوش به فرمانش، از بی‌مراد شدن‌های نترس و آگاه باش که این‌ها همه پناه‌گاه توست و قلعه محافظت تو. غذا از او بگیر، تا به تو جان زنده زندگی را عطا نماید. یاقوت و جواهر زندگی شو تا دوباره با او یکی گردی و به وحدت برسی، تا تو او شوی و او تو.

قضا که تیر حوادث به تو همی انداخت
تو را کند به عنایت از آن سپس سپری
-مولوی، دیوان شمس، غزل، ۳۰۵۶

و آگاه باش که تا الآن حوادث بد برایت اتفاق می افتاد، ولی با مرکز عدم از این به بعد این حوادث به ظاهر بد از تو محافظت می کند و سپر بلاهایت می گردد.

تا کنی مر غیر را حبر و سنی
خویش را بدخو و خالی می کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ۳۱۹۶

و آگاه باش که فقط و فقط تمرکز روی خودت باشد و تمام و به هیچ کسی کاری نداشته باشی و این انعکاس تغییرات توست که بر روی دیگران شاید اثر بگذارد، اگر فرکانس آنها باز باشد. چراکه با دخالت کردن در زندگی دیگران فقط و فقط هم وقت خود را تلف کرده و هم انرژی زنده خود را در آنها سرمایه گذاری کرده و هم خود را بدخو و بداخلاق و بی انرژی.

هیچ کنجی بی دد و بی دام نیست
جز به خلوتگاه حق آرام نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۹۱

و فقط و فقط کنج خلوت و دنج فضای گشوده شده و مرکز عدم و ذکر و نام خداوند است که آرامش دهنده قلب‌هاست.
و در پایان: وقتی که خرد بی‌منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهیست
چون غفورست و رحیم این ترس چیست؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

پرانرژی و سالم بمانید.
خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.
-زهرا سلامتی از زاهدان.



خانم دیبا از کرج



شرح ترجیع ۲۰ دیوان شمس مولوی از برنامه ۹۵۳ گنج حضور

جام بر دست، به ساقی نگرانیم همه
 فارغ از غصه هر سود و زیانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

مولانا به همه می گوید: نگاهتان به ساقی و خدا باشد. جام طلب را دست بگیرید و فضا باز کنید. انسان ها همه بی قرار شراب عشق الهی هستند و همه جام به دست در طلب قرار او بی قرارند تا از عقل من ذهنی فارغ شوند. عقلی که مدام در فکر این است که امروز چقدر سود کردم و چقدر ضرر کردم؟ عقل ناقصی که منظور آمدنش به دنیا را در کم و زیاد شدن همانیدگی ها می بیند، عقلی که با فکرهايش مسئله می سازد، با باورهايش دشمن می تراشد و با دردهايش همه را مانع می بیند.

این معلم که خرد بود بشد ما طفلان
 یکدگر را ز جنون تخته‌زنانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

-تخته زدن: پنبه زدن

ما زبان معلم من ذهنی را که عقل جزوی‌اش را خرد می‌داند و جز مسئله‌سازی، دشمن‌تراشی و مانع‌بینی نمی‌آموزد را نمی‌خواهیم. ما معلمی که پندار کمال و ناموس و درد دارد را نمی‌خواهیم. این بار نه از معلم من ذهنی، بلکه از خرد فضای گشوده و استاد جهان که در سکوت و سکون این لحظه درس می‌دهد می‌آموزیم. می‌آموزیم رشته‌هایی را که با عقل من ذهنی بافته‌ایم پنبه کنیم و در این راه با فضاگشایی به هم‌دیگر کمک کنیم تا دیگران هم مجنون‌وار به سوی پنبه کردن رشته‌های بی‌حاصل من ذهنی‌شان بشتابند.

پابره‌نه خرد از مجلس ما دوش گریخت
 چونکه بیرون ز حد عقل و گمانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

دوش یعنی لحظه‌ای که با فضاگشایی، طعم خرد و عقل کل را بچشیم و به عقل ناقص من ذهنی که در حد توهم و شک است، نچسبیم و آن را جدی نگیریم. آن‌گاه روزبه‌روز من ذهنی ما کوچک و کوچک‌تر شود، تا جایی که در هر مجلسی چه فردی و چه جمعی در برابر هر وضعیتی، چه سخت، چه آسان همه شاهد می‌شویم که با جدی نگرفتن اتفاقات و عدم کردن مرکزمان، عقل مخرب من ذهنی پابره‌نه و با سرعت زیاد از ما می‌گریزد.

میر مجلس تویی و ما همه در تیر توایم
 بند آن غمزه و آن تیر و کمانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

امیر مجلس کیست؟ واقعاً از خود پرسیم پادشاه مملکت ما کیست؟ مملکت ما فضاییست که در برابر اتفاق لحظه باز می‌کنیم و ما کمان می‌شویم تا امیر خرد در این فضای گشوده به همانیدگی‌های ما تیر بزند و مرکز ما را پاک کند. همه ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، در بند غمزه و اشارات خداوند و کن‌فکان او هستیم. پس اگر فضا باز کنیم با زندگی همکاری می‌کنیم و از بند و اسارت نفس آزاد می‌شویم.

زهره در مجلس مه‌مان به می از کار ببرد
ورنه کژرو ز چه رو چون سرطانییم همه؟
-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

-سرطان: برج سرطان که شبیه خرچنگ تصور شده است.

زهره که خدای شادبست، در مجلس ماه نور افشانی می‌کند و امیر مجلس که خداوند است اگر تسلیم ما را ببیند
در جاممان شراب عشق می‌ریزد و عقل من ذهنی ما را از کار بی‌کار می‌کند.

چشم آن طرفه بغداد ز ما عقل ربود
تا ندانیم که اندر همدانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

چشم طرفه چشمیست که با نور خدا می بیند و بغداد فضای زیبارویانست که رو به دنیا ندارند و با خردی که از فضای یکتایی می آید در برابر اتفاقات فضا باز می کنند و قضاوت نمی کنند. زیبارویانی که زیبایی دنیا را جذب می کنند تا عقل مخرب من ذهنی انسان ها را بدزدند و از فضای یخ زده همدان که مثل فضای ذهن سرد است، بیرون بیاورند. کاری که مولانا می کند تا بعد از این انسان ها با نور خدا همه چیز را جور دگر ببینند و نگویند که من خودم می دانم.

گفت ساقی: همه را جمله به تاراج دهم
 همچنان کن هله ای جان، که چنانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

پس وقتی ما فضاگشایی می کنیم، خدا با ما حرف می زند که منظور خلقت من این است که در همه انسان ها به خودم زنده شوم. پس خدا به تمام همانیدگی های ما تیر می زند و آن ها را تاراج می کند. حال اگر صبر کنیم و شکایت نکنیم، به نور او زنده می شویم و از دردهایی که عقل من ذهنی به ما تحمیل می کند رها شده و جان ما از آن شراب شیرین می شود. پس هر لحظه می گوییم: ای خدا، آماده ام تا در تبدیل هشیاری ام همان کاری را بکنی که با خاصان و بزرگانی چون مولانا و حافظ کردی.

همچو غواصِ پی گوهر بی نام و نشان
 غرق آن قَلزم بی نام و نشانیم همه
 -مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

-قلزم: دریا

نپرسیم هُشیاری حضور چیست و عدم چگونه است. اصل ما بی فرم و نشان است و این تن ما کالبدیست تا با فضاگشایی، جسممان را انکار کنیم و عقل من ذهنی را ضایع کنیم. این گونه می توانیم مثل غواصی غرق دریای بی نام و نشان یکتایی شویم و گوهرهایی را بیابیم که ذهن قادر به چندی و چگونگی آن نیست. گوهر لذت بردن از ترک لذت‌های نفسانی، گوهر شادی بی سبب، گوهر بخشیدن آن‌هایی که ما را اذیت کردند، گوهر رواداشت زندگی برای همه، گوهرهایی که با ذهن نمی‌شود بیان کرد.

وقت عشرت طرب‌انگیزتر از جام می‌ایم
در صف رزم چو شمشیر و سنایم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

در بیت‌های قبل مولانا فرمود: ما در مجلس خدا هستیم و وقت شادی و زنده شدن به زندگی همین لحظه است.
پس باید شجاعانه از همانیدگی‌ها خداحافظی کنیم و در صف رزم و فضاگشایی بایستیم و لحظه‌به‌لحظه با
شمشیر حضور از مرکز عدم دفاع کنیم. همه انسان‌ها این قابلیت را دارند که فضا باز کنند و شراب خدا را بگیرند
و با طرب‌انگیزی زندگی کنند.

نزد عشاق بهاریم پُر از باغ و چمن
پیش هر منکرِ افسرده خزانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

این بیت به خاصیت قرین اشاره می کند. کسانی که روی خودشان کار می کنند، زندگی قرین آن ها می شود و آن ها را در گلستان انسان های زنده به حضور قرار می دهد. ولی اگر بخواهیم قرین من های ذهنی باشیم، جذب جسم ها شده و یادمان می رود که از جنس فضای گشوده هستیم. پس هر کسی که من ذهنی را اصل می داند، با پندار کمال و ناموس و درد روی ما اثر بدی می گذارد و باغ دل ما خزان می شود و افسرده می شویم.

می جهد شعله دیگر ز زبانه دل من
تا تو را وهم نیاید که زبانییم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

زندگی روزمره ما با اختیار اولین قدمی که برمی داریم آغاز می شود. حال اگر خاموش باشیم و با فضاگشایی قدم برداریم، خودمان را در صف رزم عشق خدا قرار داده ایم. آن گاه از دل ما شعله های دیگری زبانه می کشد تا به ما حالی کند: تو از جنس همانیدگی ها نیستی، دیدن و حرف زدن بر اساس همانیدگی ها توهم است.

ساقیا باده بیاور که برآنیم همه
که به جز عشق تو از خویش برانیم همه
-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۲۰

ای ساقی مجلس، ای مولانا، ای زندگی، برای ما شرابی بیاور که ما را از فضای سرد ذهن بیرون بکشد. ما همه
متعهدانه برآنیم که روی خود کار کنیم تا فضای درون باز شود و جز عشق تو چیزی در مرکزمان نگذاریم. ما همه
برآنیم که فضا باز کنیم و با شمشیر صبر و شکر و پرهیز، تلخی و درد همانیدگی‌ها را از مرکزمان برانیم.

با سپاس فراوان 🙏
دیبا از کرج



خانم زهره از آمل



با سلام برنامه شماره ۹۴۹ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰:

گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد
چون حکم خدا آید، آن زیر و زبر باشد

بر هر چه امیدست، کی گیرد او دستت
بر شکل عصا آید و آن مار دوسر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

اگر دیو و پری (یعنی نماد زشت و زیبایی بیرونی) نگهبان هشیاری ما شود و با تیغ و سپر بخواهد کمکمان کند. مثلاً اگر در زندگی این طوری تصمیم می‌گرفتی الآن این وضعیت نمی‌شد، می‌گویدی با هر حدس و گمان ذهنی چاره کار تو پیدا نمی‌شد. چون ذهن بدون ناظر هر دم تخم بد می‌کارد و نتیجه‌اش جز فاسد و پوسیده بودن چیز دیگر نیست.

و قطعاً حکم خدا (کن فکان = بشو می شود) می آید تا با زیر و زبر کردن نقطه چین ها در مرکز آگاهمان کند:

بر هر چه امیدستت کی گیرد او دستت؟
مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

کی آن چیزی که ما به آن دل بستیم و امید می پنداشتیم دستمان را گرفته است؟ این امید واهی شاید به شکل عصا آید، اما عصا نیست! مار دوسری است که از هر طرف می خواهد ما را با رفتن به گذشته و آینده با چیزها مشغول کند و بفریبد، تا ما به کام درد من ذهنی خود تلخ شویم.

وآن غصه که می گویی: آن چاره نکردم دی
هر چاره که پنداری، آن نیز غرر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

حال هر غصه ای که در حال حاضر از آن حرف می زنی و مدام غبطنه اش را می خوری که ای کاش در انتخابم دقت داشتیم و برای کارم چاره ای حل می کردم ولیکن حیف که نکردم، می گوید نه! آگاه باش: هر چاره ای که فعلاً می اندیشی با فضا بندی من ذهنی می آید و آن نیز فریب دیگر می باشد.

خود کرده شمّر آن را، چه خیزد از آن سودا؟
 اندر پی صد چون آن صد دام دگر باشد
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

حال پیش خودت با حدس و گمان من ذهنی‌ات هر آن چیزی که فکر و عمل می‌کنی فکر کن که به دست آورده‌ای، تو همه آن چیزها را حساب شده فرض کن. وقتی که از عقل خرد کل پیروی نکنیم، از فضای گشوده شده استفاده نکنیم، با دید هشیاری نظر نبینیم، در این لحظه هشیار به ذات خود (اصل هشیاری) نباشیم، دیگر از این سوادی من ذهنی چه بلند شود؟ مطمئن باشیم به دنبال هر همانیدگی برویم، اما چون فضاگشایی در کار نباشد، صد دام دیگر از آن به وجود آمده و ضررش را مرتباً به ما می‌رساند.

آن چاره همی کردم، آن مات نمی آمد
آن چاره لنگت را آخر چه اثر باشد؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

نگو که اگر من آن چاره دیگری را می کردم اکنون این گونه گرفتار و مات همانیدگی ها نمی شدم. نه! حتماً می شدیم. چون هشیار به اصل خود نبوده و نیستیم و مدام قضاوت و مقاومت داشتیم. آن چاره لنگت را سرانجام چه اثر باشد؟ جز این که دچار درد من ذهنیت شوی.

از مات تو قوتی کن، یاقوت شو او را تو
تا او تو شوی، تو او، این حصن و مفر باشد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۰

اما از فضای گشوده شده تو مات شو، قوتی کن (تو به بودن زندگی این لحظه که زنده و حی و حاضر است زنده و بیدار بمان)، از فضای باز شده در مرکز عدم کمک و چاره بگیر، تا با خوردن آن غذای سالم (نور ایزدی) که از آن فضای گشوده شده (غیب) می آید تو از او یاقوت شوی، (هشیاری بر هشیاری منطبق و با او یکی بمانی)، که این چاره کار ماست. پناه گاه و حس آزادی ما از این فضای نیستی (عدم) می آید.

در دایرهٔ قسمت ما نقطه تسلیمیم
لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمایی

فکر خود و رای خود، در عالم رندی نیست
کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی
حافظ، غزلیات، غزل شمارهٔ ۴۹۳

-رندی: آزاده

-با احترام، عشق
-زهرة از آمل 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

www.parvizshahbazi.com

تماشا فرمایید